



بازتاب بزه رشوه در فرهنگ مردم (فولکلور)

محمد مهدی حسنی*

وَتَلِكَ الْأَمْثَالَ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

(و این مثال‌ها را برای مردم سخن می‌داریم، باشد که آنان بیندیشند و پند و اندرز گیرند.)

سوره حشر، آیه ۲۱

چکیده

در جستار پیش رو، بازتاب پدیده زشت اجتماعی و گناه دینی و بزه مجرمانه رشوه در فرهنگ مردم (فولکلور) بررسی می‌شود؛ برای این منظور با توجه به حجم مقاله حاضر و محدودیت رویه‌های فصلنامه، مقاله در دو بخش ارائه می‌شود. در بخش نخست پس از بیان مقدمه‌ای کوتاه درباره اهمیت موضوع پژوهش، نخست به جستجوی معنای واژه رشوه و مترادفات آن، و پژوهش در ادب پارسی می‌پردازیم، سپس اصطلاحات، زبانزدها، کنایات و لوتراها^۱ و عبارات و واژه‌های مجازی، استعاری و تکیه‌کلام‌های عامیانه، بررسی می‌شود. در بخش دوم و آخر، به سراغ امثال و حکم‌ها مربوط به مقوله رشوه دادن و رشوه ستاندن می‌رویم.

واژگان کلیدی: رشوه، ادبیات مردم (فولکلور)، اصطلاح، زبانزد، کنایه، لوترا، مجاز و استعاره، تکیه‌کلام عامیانه

۱- لوترا نوعی زبانی قراردادی و ساختگی است که از دیرباز، گروهی از اصناف یا گروه‌های خاصی از مردم میان خود قرار داده و با آن گفت‌وگو می‌کنند، به طوری که فهمش برای دیگران مشکل است. ساختمان واژگان این گونه زبان بیشتر با دگرگون نمودن واژه‌های زبان مادری یا بیگانه مصطلح یا آوردن معنای مجاز برای واژه‌های معمولی و یا افزودن یک یا چند حرف ثابت و معین در میان حرف‌های یک واژه مانند «زبان زرگری» به دست می‌آید. برخی معتقدند این زبان به وسیله سارقان و راهزنان ابداع و شیوع یافته است زیرا این جماعت، خلاف کار و ضد قانون نیاز به نوعی ارتباط و سخن گفتن داشته تا اسرارشان پوشیده بماند. آن را معادل زبان مخفی و لفظ بیگانه آرگو Argo یا argot فرانسوی دانسته‌اند. برای آگاهی بیشتر از پیشینه، معانی، ریشه‌ها و برخی قواعد ساخت این زبان، به تحقیق نویسنده در مقاله‌ای زیر عنوان «زبان زرگری (لوترا) - کنکاشی در زبان‌های ساختگی میان فارسی‌زبان‌ها» در تارنمای نویسنده مراجعه فرمایید.



یکم - مقدمه (اهمیت بررسی فولکلور)

استاد بی‌همتای حقوق جزا، آقای دکتر آزمایش در جایی (نقل به مضمون) گوید: قواعد جاری در جامعه، قانون‌های نوشته نیست بلکه آن‌هاست که میان مردم پذیرفته شده و روان است و یا در دادگاه‌ها به کار بسته می‌شود، از این رو برای پذیرش قانون و قاعده حقوقی از سوی مردم و رسیدن جامعه به بی‌بیمی و آرامش قضایی، بایستی حقوق مکتوب از شکم و درون جامعه برخیزد، تا کارایی خود را نشان دهد و بایسته رسیدن به این جایگاه، شناخت وضع اجتماعی و فرهنگی جامعه است، از این رو ناگزیر به هنگام تهیه پیش‌نویس قوانین، باید در کنار حقوقدانان، تاریخ‌دانان، دانشمندان اجتماعی (مانند جامعه‌شناسان، روانشناسان، جرم‌شناسان و ...) نیز پا به رکاب باشند تا قانون و قاعده با سزاواری‌ها و راستی‌های اجتماعی و خواست همگانی مردم برهم نهاده و از این رهگذر گرفتاری‌های حقوق کیفری کم شود و گرنه خود قانون و قاعده تحمیل شده، موجب گستی و خشونت زا خواهد بود و یگانگان (افراد) جامعه از اجرای چنین مقرراتی فرار خواهند کرد.^۱

بی‌گمان برای شناخت یک جامعه، ما ناگزیر از واکاوی ژرفاساخت و لایه‌های پنهان و آشکار فرهنگ عمومی، بررسی روش‌های ویژه زندگی، باورها، تابوها، نمادها و اساطیر آن جامعه هستیم. در این میان یکی از دانش‌های کارآمد و پربهره، فرهنگ‌عامه (دانش و ادب عامه) است، زیرا درست است که این رشته بیشتر با ادبیات و زبان‌شناسی پیوند می‌خورد، اما بی‌گمان با انسان‌شناسی اجتماعی نیز در ارتباط است و به نوعی یافته‌های آن، بازتاب خواسته‌ها، روحیه‌ها، منش‌ها و آرزوهای پنهان جامعه است.^۲

فرهنگ عمومی، مجموعه‌ای پیچیده و پدram یافته از دانش‌ها، باورها، ارزش‌ها، هنرها، صنایع، فن‌ها، اخلاق، قوانین، سنت‌ها و تمام منش‌ها و کنش‌ها و الگوهای رفتاری و دستورهایی است که در میان مردم یک جامعه، قوم یا ملت، روان است و فرد خود از جامعه فرا می‌گیرد و در برابر آن جامعه، وظایف و تعهداتی را برعهده دارد.^۳

بسیاری از مسائلی که در فرهنگ رسمی به راحتی قابل شناسایی نیستند، با بررسی و واکاوی فرهنگ عامه می‌توان به آن‌ها پی برد زیرا فولکلورها، دربرگیرنده بنیادی‌ترین شالوده‌های جهان‌بینی و فرهنگ عمومی جامعه است که رفتارهای عمومی مردم را شکل می‌دهد و با دگرگونی آن‌ها، فرهنگ نیز به سمت و سوی دیگری می‌گراید.

۱- دکتر آزمایش، ایسنا.

۲- ذوالفقاری، ۱، ۱۳۹۴، ۹-۱۰.

۳- هاشمی، ایسنا.

کار پیش رو را می‌توان بررسی و بازتاب نگاه عمومی غالب توده مردم ایران (فولکلور کشور ما) به پدیده رشوه دانست که چگونگی برخورد آنان با این پدیده نکوهیده اجتماعی را در اعمال و رفتار جمعی و گروهی (سنت‌های مادی، رفتاری و گفتاری) آنان تبیین می‌کند؛ بی‌گمان باورهای عامه در کنار آداب و رسوم (مانند بازی‌ها، تشریفات، جشن‌ها و ...) و داستان‌ها، ترانه‌ها، اشعار، چیستان‌ها و امثال و غیره، جلوه‌هایی از فرهنگ عامه است و اندیشه‌های بنیادین و ارزش‌های (بایدونباید‌ها) هر قوم با فرهنگ آن قوم پیوند راست و پایدار دارد.

از آنجا که فرهنگ مردم (فولکلور) برگرفته از متن جاری و زنده جامعه و زندگی مردم است، با بررسی و جمع‌آوری مواد پیوسته با دنیای حقوق و شناخت آن، می‌توان تا حدودی از اندیشه‌ها و باورهای مردم، از گذشته تا به امروز در این مقوله‌ها، آگاه شویم تا بدین‌وسیله جامعه و هنجارها و ناهنجاری‌های آن (فرهنگ عمومی جامعه و نیز خرده فرهنگ‌های در شکم آن) و دگرگونی‌های رخ داده در باورها و رسم‌ها و ادبیات شفاهی جامعه، به فرهنگ خود پی می‌بریم و این شناخت ما را به دیگر دگرگونی‌های اجتماعی، بینشی، سیاسی و فکری و نیز آسیب‌شناسی آن رهنمون خواهد کرد.

باورداشته‌ها و رفتارهای عرفی و قوانین نانوشته مردم، به خوبی از بررسی شیوه زندگی آنان، فرهنگ گفتاری و انتظارات آنان، معلوم می‌شود و می‌توان از این طریق به ژرفای فکر و گودی ذهن مردم رسوخ نمود.

پژوهش و آگاهی یافتن از آنها به ما کمک می‌کند تا ببینیم کدام‌یک از آنها در بردارنده دستوری بهداشتی، اخلاقی و انسانی است، ضمن اینکه یکجا کردن باورهای مشترک قومی، راه خوانش را بر ما آسان و امکان خواندن‌های تطبیقی را ممکن می‌سازد،^۱ به این وسیله می‌توان از ناپایداری و ناآزرفنگری در امر قانون‌گذاری، دگرگونی‌های پی‌درپی و ایستای سیاست‌های فرهنگی، تصویب قوانین ناهماهنگ و بی‌سامان (خشونت‌زا)، نبود استراتژی برنامه‌ریزی و در نتیجه کاستی اثر عملکرد فرهنگ عمومی و کم‌رنگ شدن پایبندی به مبانی دینی و اعتقادی، و قانونی و بروز نابهنجاری‌های خانوادگی و اجتماعی جلوگیری کرد.

پژوهش حاضر و مانند آن که موضوعش بررسی یکی از تاسیسات یا پدیده‌های حقوقی در جامعه است، راه مطالعه حقوقدانان و سایر علمای اجتماعی را در این باره آسان و امکان بررسی‌های برهم‌نهاد و باهم‌سنج را فراهم می‌سازد، هرچند نگارنده خود می‌پذیرد که نوشته حاضر بیشتر جنبه «مطالعات توصیفی» دارد زیرا



در گردآوری مایگان فولکلوری رشوه، و با پیروی از نظر یک پژوهشگر فرهنگ مردم که در بُن، فرهنگ‌ها گنجایش ارزش‌گذاری ندارند و نباید به بد یا خوب بودن سنت‌ها یا آداب و امثال آن کاری داشت، آرمان ما تنها رسیدن به هدف گردآوردن گفتار، کردار و پندارهای در پیوند با رشوه دادن و رشوه ستاندن در فرهنگ فارسی‌زبانان است و از داوری و ارزیابی اخلاقی گزاره‌های به‌دست‌آمده خودداری شده است، به دیگر سخن تنها به آنچه «بود» و آنچه «هست» و نه به «باید»‌ها گوشه چشم داشته‌ایم!

امید داریم با توجه به پیشینه کم و پیش دراز مطالعات فرهنگ عامه در ایران و گسترش بسیار آن، سایر امور و تاسیسات حقوقی مشابه نوشته پیش رو نیز در دستور کار و متن گفتمان‌های عمومی روشنفکرانه و گفتمان‌های دانشگاهی جای افکند، تا بتوانیم به آرمانی که گفته شد، برسیم.

شایان یادآوری است با وجود جستجوهای بسیار، کار حاضر نیز مانند بررسی‌های سایر مقوله‌های فرهنگ مردم، ویژگی‌ها و محدودیت‌های خاص خود را دارد زیرا اگرچه آن‌ها در بسیاری از موارد، عادات زندگی اجتماعی و جمعی مردم تلقی و در طول سال‌ها تکرار شده و می‌شود و گاه به مقتضای هر نسل، دگرگونی یافته و می‌یابد با این همه آغازکننده و مبدع آن‌ها و نیز زمان شروع رفتارها، نامشخص است و این انتظار هست که در صورت تصحیح نشدن، به عنوان میراثی ضدمعنوی، به نسل‌های آینده انتقال یابد، زیرا شوربختانه گاهی تلقی مردم در این باره، راهی برخلاف آموزه‌های دینی و مصالح اجتماعی می‌پیماید و توده مردم بی‌محابا با قهر با هنجارهای خلاف میل خود راهی دیگر می‌پیمایند و با وجود این، همین نابهنجاری‌ها همچنان زنده، پویا، خواستنی و ریشه‌دار هستند و حذف و جایگزین کردن به هنجارها، به جای آنها بایستی هدف قانونگذاران، فرهنگسازان و تعیین‌کنندگان سیاست‌های فرهنگی جامعه باشد.

دوم - رشوه در حقوق و ادبیات رسمی

ما بارها این سخن کوتاه پیامبر گرانقدر اسلام (ص) «الراشی و المرثی کلاهما فی النار» را خوانده و از دهان‌ها شنیده‌ایم. از دیدگاه شرع، رشوه ستاندن، کاری ناروا و حرامی هم‌پایه کفر و شرک به خداوند تلقی می‌شود^۲ چنانکه صاحب جواهر بر حرمت این کار در اسلام، ادعای اجماع محصل و منقول کرده است^۳ و صاحب مسالک گوید:

۱- هاشمی، ایبنا.

۲- نقل از پیامبر گرامی (ص) که فرمودند: «یاکم و الرّشوة فانّھا محض الکفر و لا یثم صاحب الرّشوة ریح الجنة» (جامع الأخبار، ص ۱۵) از پاره بهره‌زید، چراکه پوشانیدن حق ناب است و اهل پاره، هوای بهشت را نمی‌بوندند.

۳- نجفی، بی تا، ۱۳۱.

همه مسلمانان بر حرمت رشوه هم برای قاضی و هم برای عامل اتفاق نظر دارند^۱. در نظام حقوقی ما رشوه، بزه‌ای است که برای گیرنده و نیز دهنده‌اش (با جمع شرایطی) پادافراه (مجازات) تعیین شده^۲ اما واقعیت این است که در کشور ما نیز مانند بسیاری دیگر از کشورها، همواره و از دیرباز، این بلای اجتماعی در میان کارگزاران حکومتی و قاضیان به چشم می‌خورد، و همیشه در کنار قاضیان و سایر عمال حکومتی که راه راستی و به‌هنجار را رفته‌اند، افراد فاسد و دنیادوست نیز وجود داشته و راه کج را پیموده‌اند، چنانکه به‌روشنی در گزارش ویل دورانت از وضع قضای ایران باستان، وجود این عمل زشت گواهی شده و آمده است: " برای جلوگیری از رشوه دادن و رشوه گرفتن و پاک نگه‌داشتن دستگاه قضایی، این کار را از جنایات‌های بزرگ می‌شمردند و مجازات دهنده و گیرنده رشوه هر دو اعدام بود^۳ و این وضع بعدها و تاکنون تداوم دارد.

با توجه به اهمیت موضوع رشوه از دیدگاه اخلاق فردی و اجتماعی و تأثیر سوء این رفتار ناپه‌نچار در اخلاق عمومی و عمومیت داشتن آن در زمان‌های دور و مکان‌های گوناگون در ادبیات پارسی، بخشی از مضامین آثار بسیاری از نویسندگان و گویندگان متعهد این دیار - که سرگفت مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی روزگار خود، داشته‌اند - به نکوهش عمل رشوه دادن و رشوه ستاندن اختصاص داده شده است، چنانکه قاضی معین‌الدین حسین میبیدی که به قول صاحب حبیب السیر، خود «در سلک افاضل علمای عراق، بل از اعظام دانشمند آفاق انتظام بود که در مملکت یزد به روزگار به امر قضا منصوب بوده، علم امانت و دیانت می‌افراشت...»^۴.

در نامه‌ای در این باره، گفتاری نغز و شنگ دارد «... هر چند که این رذیله (اخذ رشوه از مترافعین و متنازعین گرفتن) در اکثر بلاد از مشرق تا به مغرب شایع است، اما اقتضای طبع من، به خلاف این صورت واقع است و کبوتر دل من میل به این دانه نمی‌نماید و همای همت من به این چینه فرو نمی‌آید...»^۵

در تعریفات جرجانی، آنچه برای باطل نمودن حق یا حق نمودن باطل داده شود، رشوه گفته شده است^۶.

در کتاب‌های لغت مانند و مترادف رشوه، واژه‌های «لاج»، «بُلْکَفْد»، «بُلْکَفْد»، «بُلْکَفْد»،

۱- همان .

۲- مواد ۵۸۸ تا ۵۹۴ قانون مجازات اسلامی .

۳- دورانت، ۱۳۶۷، ۴۱۸ و ۴۱۹ .

۴- میبیدی، ۱۳۷۶، ۱۷ .

۵- همان، ۱۴۳ .

۶- دهخدا، ذیل رشوه .



«بَلْكَفْت»، «بَلْكَفْتَه»، «بَلْكَفْدَه»، «ساره»، «باره»، «پاره» آمده است، همچنین به آن «رَشَوْت»، «مزد»، «اتاوه»، «برطیل»، «بِرْطَلَه» نیز گویند^۱ و در پارسی کهن بیشتر آن را «پاره» گفته‌اند. چنانکه در برخی از جاهای پارسی‌زبان مانند شهر بخارا، هنوز هم این معادل باستانی در میان مردم به کار می‌رود^۲.

در تاریخ بلعمی (نسخه خطی زنده‌یاد نفیسی) می‌خوانیم: «و اگر کسی به جای او نیکی کردی، پاداش بد بکردی و شفاعت ندادی و شفیع را گفتی پاره چند سته و هر کسی را تهمتی کردی»^۳.

ظاهراً واژه پاره بایستی از واژه پهلوی پارک «pârak» به معنای پول و رشوه گرفته شده باشد. چنانکه پارک ستانیه «pârak stânih» به معنی پاره ستانی و رشوه‌گیری است^۴ و مانند آن، پارک ستانشنیه «pârak stâni shnih» در ارادیرافنامه و مینو خرد آمده است^۵.

در نامه پهلوی ائوگمد ئچا^۶ آمده است: «به هر کسی برسد دیو مرگ نهان رفتار فریفتار؛ ۷۱- که درود (از درویدن) و پاره نگیرد^۷، همچنین در لغت به «کود» و آنچه را به زمین دهند تا قوت گیرد، نیز رشوه می‌گفتند^۸.
رشوه با واژه‌های «دادن»، «گرفتن»، «ستاندن» و «خوردن» به کار می‌رود^۹.

سوم - زبانزدها و تکیه‌کلام‌های عامیانه

در ادبیات عامه «سبیل (کسی را) چرب کردن»، یا «دم (زیر) سبیل کسی را چرب کردن»^{۱۰} مشهورترین کنایه برای رساندن منظور رشوه دادن به کسی است. هدایت در حاجی‌آقا^{۱۱} گوید: «در موضوع به این مهمی باید دم سبیل چند نفر را چرب کرد»، و آل‌احمد در «نون والقلم» گوید: «... این بود که اول سبیل قابچی باشی

۱- ناظم الاطباء، ذیل رشوه.

۲- ۱۸. رجایی، ۱۳۴۲، ۳۳۹.

۳- همان.

۴- فره وش، ۱۳۷۱، ۴۳۶.

۵- پورداد، ۱۳۳۱، ۲۴۶.

۶- ص ۲۲۴.

۷- نوشین، ۱۳۶۳، ۱۰۰.

۸- معین، ذیل رشوه.

۹- آندراج، ذیل رشوه.

۱۰- جمال‌زاده، پرچی، علمداری، احمدی، سهیلی، شهری ۱.

۱۱- نجفی؛ احمدی؛ ثروت، ۱۳۷۷، ۴۵۵.

۱۱- ۲۸. ص ۳۶.

مخصوص وزیر را چرب کردند»^۱

شادروان عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من» می‌نویسد: «مظفرالدین شاه در سفر اروپا، مردی را به اسم ابوالقاسم خان همراه خود برده بود که در مواقع معین سبیل او را چرب می‌کرد و جلا می‌داد. وقتی سبیل شاه چرب می‌شد و از زیبایی و ابهت آن به طرب می‌آمد، اطرافیان موقع را مغتنم شمرده و هر تقاضایی داشتند می‌نمودند زیرا می‌دانستند او سر کیف است و مسلماً تقاضای آنان را بر خواهد آورد»، به این ترتیب بود که اصطلاح‌های «سبیلش را چرب کن»، «سبیل کسی را چرب کردن» و «سبیلش چرب شد» و امثال آن مرسوم شد و کم‌کم رایج شد. هرچند در گذشته از آن، چیزی گرفتن و اخاذی کردن از صاحب سبیل مراد بود اما امروزه مفهوم مخالف آن باب شده و به معنی رشوه دادن تعبیر می‌شود.^۲

همچنین «خر کریم را (کریمو) نعل کردن» خر کسی را نعل کردن^۳ «زیرمیزی دادن»، «پول (چای) چایی دادن»،^۴ همه کنایه از چیزی به کسی دادن و رشوه دادن است.

در تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم می‌خوانیم: «... در ساعات و اوقات غیرمجاز فقط با راضی ساختن دروازه‌بانان و دادن پول چای ... می‌توانستند، عبور کنند ...» «دم کسی را دیدن» یا «دمشو (دمش را) دیدن»^۵ نیز به معنی رشوه دادن و یا با وعده یا پول او را موافق کردن است.^۶

زنده‌یاد شاملو در ترجمه پابره‌نه‌های استانکو^۷ گوید: «می‌خواست به مردم فهمانده باشد که در صورت احتیاج، بدانند دم کسی را باید ببینند»^۸ و باز آل‌احمد در همان کتاب نون والقلم گوید: «... می‌دانست که شاکی چه کارها باید بکند و دم چه کسانی را باید ببیند تا جوابی به عریضه‌اش بگیرد ...»^۹

همچنین کاربرد «(دم) دهان (دهن) کسی را بستن (گذاردن)» به معنای ساکت کردن شخص، با دادن حق‌السکوت یا رشوه یا کردن نصیحت یا تهدید، خواهش و مانند

۱- نجفی، ۱۳۸۷.

۲- دربیگی، ۱۳۷۷، ۹۷.

۳- پرتوی، ۱۳۶۵، ۷۳۳ و ۷۳۴.

۴- جمال‌زاده، فراهانی، امینی، نجفی، صدری افشار، پرچی، احمدی، خدایار، سهیلی، شهری، ۱، ثروت، جمشیدی پور.

۵- ثروت، ۱۳۷۷، ۳۲۶؛ عظیمی، ۱۳۸۲، ۳۳۵.

۶- شهری، ۱، احمدی، پرچی، نجفی، ثروت.

۷- شهری، ۲، ۱۳۶۹، ج ۱، ۱۹.

۸- نجفی، احمدی، ثروت.

۹- جمال‌زاده، امینی، احمدی، صدری افشار.



آن است^۱ مثال بازپرس می‌خواست فلانی را جداً تحت تعقیب قرار دهد اما به هر نحو بود، دم دهانش را گذاردند و خاموش شد^۲ و کاربرد آن با فعل «بستن» از قدمت زیادی برخوردار است.

در مترادفات (اثر دیگر صاحب آندراج) می‌خوانیم: «ز تلخ‌گویی ما عیش عالمی بستند/ به بوسه‌ای چه شود گر مرا دهان‌بندی» و نیز صائب گوید: «دهان شکوه ما را به حرفی می‌توان بستن/ به مویی می‌توان زد بخیه این زخم نمایان را»^۳. همچنین «قفل بر زبان (دهان) کسی زدن (انداختن)» هم کنایه از خاموش کردن و مانع سخن گفتن فرد است و هم کنایه از رشوت دادن است،^۴ چنانکه در جامع التمثیل می‌خوانیم: «قفل به زبانش زده؛ یعنی چیزی رشوه داد و زبانش را بست» و در مترادفات از کمال اسماعیل نقل است: «عقل را ادراک صنعت دیده‌ها بردوخته/ نطق را وصف تو قفلی بر دهان اندوخته»^۵.

به همین معنا، آذری‌ها و نیز مردمان برخی جاهای دیگر گویند: «دندانش کند (است) شده»^۶ اصطلاح «کند بودن دندان شخص» کنایه از عاجز و ناتوان بودن از گفتن حق است^۷ زیرا اگر خدای ناکرده، قاضی‌ای فاسد باشد، معلوم است که او در برابر رشوه دهنده جرأت و شهامت خود را از دست می‌دهد و به خاطر کند بودن دندان نمی‌تواند قیام به حق کن^۸.

ریشه این ضرب‌المثل، بسیار کهن است چنانکه در حدیقه سنایی می‌خوانیم: «در میان ار هزار گه باشد/ مرگ یکدم چو خاک برپا شد/ زین تُرش بودنت در این زندان/ مرگ را کند کی شود دندان»^۹.

معنای مجازی بازایستادن از قیام به حق در عبارت «کند شدن دندان» و نیز زیانزد «شیرین کردن دهان» که آن نیز کنایه از رشوه دادن است و بالاخره این باور عامیانه که ترشی خوردن باعث کند شدن دندان می‌شود؛ همه دست‌مایه ساختن این طنز ملیح از سعدی بزرگ شده است که گوید: «همه‌کس را دندان به ترشی کند گردد مگر

۱- ثروت، عظیمی.

۲- ص ۴۸۴.

۳- ثروت، ۱۳۷۷، ۳۸۹.

۴- همان، ۸۳.

۵- عظیمی، ۱۳۸۲، ۳۹۸.

۶- امینی، بی‌تا، ۲۸۵؛ عظیمی، ۱۳۸۲، ۳۹۸؛ گلچین معانی، ۱۳۶۵، ۳۴۱.

۷- محمد پادشاه، ۱۳۴۶، ۲۰۵.

۸- گلچین معانی، ۱۳۶۵، ۳۴۱؛ میرزائیا، ۱۳۸۲، ۴۳۴.

۹- محمد پادشاه، ۱۳۴۶، ۲۰۵.

قاضیان [را] که به شیرینی.»^۱ و همین کلام خود با اندکی دگرگونی هنوز هم مثل سایر است.^۲

برخی عوام، مأمور دولت را که «حق و حساب» می‌گیرد، «قیفی» گویند، همچنین وقتی گفته می‌شود که فلانی «اهل بده بستان» یا «اهل ساخت و پاخت» یا «اهل زد و بند» یا «اهل معامله» یا «اهلشه»، مراد دارا بودن همین خلق ضددینی و به ناهنجار اجتماعی است. «تارف (تعارف) دادن»^۳ نیز به همین معنی به کار می‌رود چنانکه یکی از معناهای «تعارفی»، رشوه است.

دوستی تعریف می‌کرد در یکی از اداره‌ها، کارمندی هر وقت می‌خواست از ارباب رجوع خود رشوه طلب کند با نشان دادن کف دست و خاراندنش با دست دیگری، می‌گفت: «دستم می‌خارد»؛ در باور توده، مشهور است هر وقت کف دست کسی بخارد، به‌زودی پول به دستش می‌رسد.

«باکسی بندوبست کردن» و «باج‌سبیل دادن» را جمال‌زاده معادل «دمش را دیدن» و به کسی رشوه دادن، دانسته است.^۴ برخی ریشه زبانزد (باج‌سبیل) را ریشه در دوران صفوی می‌دانند. شاردن در سفرنامه خود با اشاره به اینکه سپاهیان و سواران کهن‌سال ریش نداشته و فقط دو سبیل بزرگ و درشت دارند که آن را نمو می‌دهند، گوید: «شاه‌عباس کبیر، سبیل را آرایش صورت می‌شمرد و برحسب بلندی و کوتاهی آن، بیشتر یا کمتر حقوق می‌پرداخت»^۵ گویا این نوع اضافه حقوق و مزایا که صرفاً برای خاطر سبیل پرداخت می‌شد در عرف عام به باج‌سبیل تعبیر می‌شد زیرا سبیل دارها تنها به حقوق مأخوذ از دربار قانع نبودند و از کدخداها و مردم نیز به همین عنوان مال می‌ستاندند، لذا این زبانزد کم‌کم به مالی اطلاق گردید که حکومتیان به زور از مردم می‌گرفتند و بعدها که با قانونمند و مترقی شدن کشور دوران اخذ این نوع دریافتی‌ها پایان یافت، این مثل به عمل اخاذی و رشاء و ارتشا تعمیم یافت.^۶

زبانزد «سر(در)کیسه را شل (سست) کردن (گشودن)»، می‌تواند کنایه از مطلق فضل و بخشش کردن باشد^۷ یا در را پیشرفت مقصودی، بی‌دریغ خرج کردن^۸ که

۱- حبله رودی، ۱۳۹۰، ۶۸۴.

۲- محمد پادشاه، ۱۳۴۶، ۳۱۶.

۳- حبیبم، امینی، فراهانی، دهگان، ذوالفقاری، جمشیدی پور، پرچی.

۴- میرزائیا، ۱۳۸۲، ۴۲۷ و ۹۵۰.

۵- امینی، بی‌تا، ۶۶۳.

۶- سنایی، ۱۳۵۶، ۴۲۵.

۷- سعدی، ۱۳۸۳، ۱۴۲.

۸- شاملو، فراهانی، ذوالفقاری، شکور زاده، امینی، دهخدا.



از جمله، پرداخت رشوه است (نجفی، عظیمی، ثروت) آل احمد در «مدیر مدرسه» گوید: «کار به همین حرفها کشیده بود که واسطه قضیه فهماند که باید در کیسه را شل کنم و من هم کردم».^۱

«مایه گذاشتن» که به معنای در خرج افتادن است^۲ گاهی به دادن پول یا رشوه برای رسیدن به مقصود اطلاق می‌شود.^۳ چنانکه «مایه‌تيله خواستن و دادن» نیز به منظور هنوز کاربرد فراوان دارد. هرچند معنای دیگر «مایه‌تيله» پول و نیز سرمایه و وسایل کسب است.^۴

«حق» به تلکه، باج، تسی و یا رشوه گفته می‌شود^۵ و کاربرد آن به رشوه و باج بیشتر است.^۶ همچنین «حق گرفتن» و «حق بردن» (همان) و در بعضی جاها «دست‌خوشی دادن و گرفتن» کنایه از رشوه گرفتن و رشوه دادن است.

ادیب‌الممالک در جایی گوید: «با حق گرفته پیشه ستاری/با دین سپرد سپرده شیوه قتالی»^۷ چنانکه امروزه به این عمل زشت و نکوهیده، «زیرسبیلی» هم گفته می‌شود.^۸ در تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم می‌خوانیم: «... زیرسبیلی... دادم، سروصدا نکنی».^۹

همچنین «حق و حساب دادن» (گرفتن یا خواستن)^{۱۰} از مشهورترین معانی مجازی رشوه دادن و رشوه ستاندن است؛ هدایت در حاجی آقا (ص ۲۸) گفته است: «تا حالا پانصد و هشتاد تومان دم سبیل چرب کرده‌ام تازه سرتیپ هژبرآسا حق و حساب خودش را می‌خواهد».

از دیگر تکیه کلام‌های عامیانه در این مقوله، «آجیل دادن (گرفتن)» بوده و هست. چنانکه که می‌گویند: «آجیل بده، آجیل بگیر».

اصولاً یکی از معنای آجیل، همان رشوه است.^{۱۱} چنانکه برای تشویق به این کار زشت‌گویند: «آجیل بده، آجیل بگیر» یعنی رشوه بده، رشوه بگیر.

۱- پرچمی، ۱۳۸۲، ۳۱۷.

۲- ثروت، ۱۳۷۷، ۲۰۳.

۳- انوری، ۱۳۸۳، ۲۸۳.

۴- عظیمی، ۱۳۸۲، ۳۸۵.

۵- جمال‌زاده، ۱۳۸۱، ۱۳۴.

۶- شا، ۲۱۶.

۷- پرتوی، ۱۳۶۵، ۱۶۴ تا ۱۶۷.

۸- پرچمی، ۱۳۸۲، ۲۵۲.

۹- امینی، بی‌تا، ۳۵۲.

۱۰- دربیگی، ۱۳۷۷، ۷۲.

۱۱- جمال‌زاده، ۱۳۴۱، ۳۸۴.

پزشک زاد در یکی از نمایشنامه طنز خود از قول یکی از شخصیت‌ها گوید: «منظورتان را فهمیدم ... آجیل؟ نه. نه. اهلش نیست اما اگر جنابعالی کار آجیلی داشته باشید، بنده آدم آجیل خور می‌شناسم ... مثلاً این آقای ... اهل آجیل نیست ولی ...^۱ برخی ریشه «نه آجیل می‌دهم و نه آجیل می‌گیرم» را برگرفته از نطق زیبا و غرای تاریخی مستوفی‌الممالک در مجلس چهارم شورای ملی می‌داند که در جلسه استیضاح خود از سوی مجلسیان به رهبری شهید مدرس، در بخشی از سخنرانی خود گفت: «اشخاصی می‌خواهند که آجیل‌ها بخورند و آجیل‌ها بدهند. ایام غیبت مجلس هم ایام بره‌کشی است»^۲.

به رشوه، «شیرینی» و «پول شیرینی» هم اطلاق می‌شود.^۳ صبحی (فضل‌الله مهتدی) در افسانه‌ها^۴ گفته است: «دوتا اشرفی طلا گذاشتند جلوش که این هم شیرینی شما» و جعفر شهری در تهران قدیم^۵: «حفظ این چارپایان و این اموال منوط به آن بود که با پرداخت پول شیرینی و چلوکباب و باج‌هایی از این قبیل بتوانند مأمور را راضی کنند».

در افغانستان به رشوه اندک، «شیرینی» گفته می‌شود.^۶ «شیرینی دادن (گرفتن)، «پول شیرینی دادن»، «شیرین کردن دهان» نیز کنایه از رشوه دادن است، چنانکه جمال‌زاده در یکی از ترجمه‌های خود گوید: «... به جای او به حکومت منصوب می‌گردد باید خر کریم را نعل و دهان‌های بسیاری را شیرین کرد»^۷ و کرمانی‌ها وقتی می‌خواهند به شخصی بگویند به فلانی باید رشوه دهی می‌گویند: «دهنش را شیرین کن»، همچنین «شیرینی شما محفوظه» عبارت محترمانه برای پیشنهاد رشوه است و «شیرینی ما یادت نره» عبارتی که برای دریافت رشوه یا انعام یا مزدگانی از کسی به کار می‌برند.^۸ بی‌گمان در موضوع بحث، قدمت این ضرب‌المثل قابل توجه است و لاقلاً تا زمان سعدی پیش می‌رود زیرا مثل سایر «سخنش تلخ نخواهی، دهندش شیرین کن» که مصرع دوم از یک شعر سعدی است: «سخن آخر به دهان می‌گذرد مودی را / ...» هنوز هم مثل سایر است و معادل تازی آن نیز زیبا و شنگ است: «الاحسان یقطع اللسان» بخشش زبان را می‌برد (کوتاه می‌کند)^۹.

۱- امینی، بی‌تا، ۳۵۲.

۲- پرچی، ۱۳۸۲، ۳۶۶.

۳- همان، ۳۸۴.

۴- جمال‌زاده، ۱۳۴۱، ۹۲.

۵- ثروت، ۱۳۷۷، ۳۰۳.

۶- گرمارودی، ۱۳۸۴، ۴۲۰.

۷- قتالی، ۱۳۸۶، ۴۲۹.

۸- شهری ۲، ۱۳۶۹، ج ۵، ۱۵۲.

۹- جمال‌زاده، شهری ۱، نجفی، احمدی، ثروت، صدری افشار.



به رشوه «حقانه»، «حق بوق»، «حق البوق»^۱ نیز می‌گویند. شهری در شکر تلخ^۲ گوید: «زندانبان‌ها ... مطالبه چه حقانه‌ها می‌کنند»^۳ و آل احمد در «حسی در میقات» گوید: «... حقوق یک ماهم را پس‌انداز کرده‌ام با حق البوق یکی دوتا از همین اباطیل و راه افتاده‌ایم»^۴ و نیز «حق الپرچین»^۵؛ درباره ریشه زباند «حق الپرچین» باید گفت کاربرد حق الپرچین، در شهرهای شمالی ایرانی با توجه به اینکه پرچین کردن در مقام مقایسه با دیوارسازی برای عامل کار پرزحمتی نبوده، ناظر بر اخذ وجه و حق‌الزحمه مختصر در قبال کارهای جزئی و کم‌اهمیت است که مانند عمل پرچین گزار زحمتی ندارد اما بی‌فایده هم نیست. پرروشن است کارهای اداری هم وقتی قرار باشد بدون توجه به موارد و موازین قانونی انجام گیرد و عامل عمل از کار خلاف مقررات احساس زحمت و مسوولیت نکند، در این صورت می‌تواند اخذ رشوه را به‌مثابه حق الپرچین دانست که درازای کار جزئی و کم زحمت گرفته می‌شود.^۶

واژه‌ها و عباراتی مانند «بستنی»^۷، به خاطر اینکه باعث پیوند خوردن دوطرف و توافق می‌شود و «ارحم ترحم» (arham tarham)^۸، «دست لاف» (dast lâf)^۹ «پول نعل خر کریم» و نیز «قاقالی لی»، «توصیه امیر خسروی» نیز کنایه از رشوه است.^{۱۰} و نیز: «سُلفه کردن»، «سُلفیدن» و «اخ کردن» [با کسر نخست] که افاده اجباری دادن پول بدون میل و رضایت است.^{۱۱}

ادیب‌الممالک فراهانی درجایی گوید: «همی بُسرفد دینار تا به دامن حشر/ کسی که متهم از جرم سرفه بیجاست» و میرصادقی در رمان «آتش از آتش» گوید: «صحبت سر این است که چقدر بسلفد تا مهدی را آزاد کنند»^{۱۲} هم او در «بادها خبر از تغییر فصل می‌دهند»^{۱۳} گوید: «دفعه دیگر اگر گیر بیفتی باید بیشتر اخ کنی»^{۱۴}، همچنین

۱- نجفی، ۱۳۸۷، ۴۹۶.
۲- شکیبی گیلانی، دهگان، شهری ۱.
۳- ثروت، پرچی، نجفی.
۴- شهری ۱، ۱۳۷۰.
۵- پزشک‌زاد، ۱۳۵۴، ۶۸.
۶- پرتوی، ۱۳۶۵، ۱۲۶۲.
۷- احمدی، نجفی.
۸- ص ۱۲۲.
۹- نجفی، ۱۳۸۷، ۹۸۴.
۱۰- ص ۸.
۱۱- همان، ۲۷۰.
۱۲- افغانی نویس، ۱۳۶۹، ذیل واژه.
۱۳- گو، ۷۵.
۱۴- ذوالفقاری ۲، ذیل عبارت.

«حق التسریر» و «حق و حساب کشویی» و نیز در جاهایی «دنگ گرفتن» کنایه از رشاء است^۱ و نیز در برخی شهرها وقتی گفته می‌شود «برایم چراغ زد» یعنی موافقت خود را با اخذ رشوه، به این نحو اعلام نمود. «چراغ زدن» و «نخ دادن» و «راهنما زدن» در میان مردم به معنای علامت دادن و اعلام رضایت کردن است.

«سه بوقه» هم به معنی رشوه و حق‌السکوت و آنچه است که به خاطر بستن زبان و رفع دردسر از مأمور و مزاحم بدهند. ریشه این زبانزد برمی‌گردد به قدیم که رسم بود به هنگام اعلام حکومت‌نظامی و بگیر و ببندها، ابتدا با زدن یک بوق اعلام منع رفت‌وآمد می‌شد و سپس به فاصله نیم یا یک ساعت بعد باز هم بوق با شیویری را دو بار پشت‌هم زده می‌شد و با زدن بوق آخر (سوم) که به شکل سه بوق کشیده و دراز بود، معنی منع بیرون بودن از خانه القا می‌شد و سخت‌گیری به نهایت می‌رسید و در نتیجه میزان رشوه و حق حساب آن نیز بیشتر بود.^۲

به رشوه مختصر و نهانی ستاندن رشوه، «زیر زانویی» گفته می‌شود،^۳ همچنین «زیرجلی» یا «زیرتشکی»^۴ به معنی رشوه کاربرد داشته و دارد. کرمانی‌ها، وقتی می‌خواهند بگویند رشوه داده شد، می‌گویند: «پول‌ها رفت زیر فرشو» که امروزی‌اش می‌شود: پول‌ها رفت در کشو میز. در قدیم وقتی می‌خواستند به پزشک یا معلم کودک خود، اجرت دهند، به رسم احترام دست دراز کرده و مابه‌ازای زحمت وی را زیر تشکچه آن‌ها می‌گذاشتند و چون بعدها به هنگام دادن رشوه به قاضیان و حکام و دیگر صاحبان قدرت، به همین شیوه رفتار می‌شد، یکی از معانی مجاز این عبارت، همین معنی رشوه دادن شد، بنابراین زبانزد «زیرمیزی دادن» را بایستی، صورت نو و دگرگون‌شده، تکیه کلام‌های قدیمی بالا دانست.

اسم پول و صدای شمردنش را کنایتاً، «پر جبرئیل» گویند.^۵ زبانزد «پر جبرئیل» هم می‌تواند کنایه از پول و چیز کمیاب باشد^۶ و هم رشوه چنانکه می‌گویند در این معامله پر جبرئیل به کار برد تا منظور خود را به پیش‌بردد^۷ برخی موارد راقم دیده است که به جای رشوه، عبارت «چشم‌روشنی» را به کار می‌برند. هرچند معنای اصلی عرفی این عبارت، اطلاقش به هدایا و پیشکشی‌هاست، همچنین یکی از معنای «ناز شست»

۱- صدری افشار، ۱۳۸۸، ۳۴۴.

۲- محمد پادشاه، ۱۳۴۶، ۲۰۵؛ سعدی، ۱۳۸۳، ۲۸.

۳- فقهی، ۱۳۸۹، ۷.

۴- احمدی، اکرامی، جمال‌زاده، شاملو [الف - ۳۶۱۱]، نجفی، پرچی، ثروت.

۵- ص ۱۳۳.

۶- نجفی، ۱۳۸۷، ۴۹۶.

۷- آل احمد، ۱۳۷۳، ۶۱.



هم رشوه و حق و حساب است^۱، چنانکه «ناز شست (گرفتن) خواستن» نزد اصفهانی‌ها به معنای طلب رشوه کردن است^۲ و برابر آن «ناز شست دادن» است.^۳

شاید ریشه این اصطلاح (کاربرد در این معنا) به دوران قاجاریه برگردد، زیرا در آن زمان رسمی را که نزدیکان شاه وقتی او هدف و شکاری را می‌زد پیش کشی می‌دادند، ناز شست می‌خواندند. در خاطرات حاج سیاح^۴ می‌خوانیم: «رسم است هرگاه شاه شکاری کند باید تمام بزرگان ... هدیه و پول‌های زیادی به اسم ناز شست تقدیم شود.» و در کتاب خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام‌السلطنه مافی^۵ می‌خوانیم: «دویست اشرفی هم از برای ناز شست مبارک، حضرت اتابک تقدیم نمودند.»^۶

وجه تسمیه آن این است که چون انگشت بزرگ (شست) برای تیراندازی نقش اصلی را دارد و واژه «ناز» نیز به معنی «احترام و عزت و بزرگی» است پس «ناز شست» یعنی پیشکشی قابل توجه برای شستی که تیراندازی شایان نموده است.^۷

چنانچه نقدی یا جنسی بودن رشوه مشخص نباشد از آن به «آل و آجیل» نیز تعبیر می‌کنند: «این جور کارها بی آل و آجیل پیش نمی‌رود».

«باید دید طرف آل و آجیلی هم برای این کار سلفیده یا نه» (شاملو آلف - ۱۳۶۱).^۸، همچنین به آدم «اهل حق و حساب» و رشوه‌گیر، (شخصی که معتاد به رشوه گرفتن است)، «پولکی» می‌گویند. چنانکه در ایلام، رشوه را «پیلی = pey,li» گویند^۹ و نیز برای اینکه بگویند فلان کارمند و قاضی فاسد مورد نظر اهل رشوه است،

۱- شاملو آلف - ۱۳۶۱، ثروت، ۱۳۷۷، ۳۰۳.

۲- پرتوی، ۱۳۶۵، ۴۷۸.

۳- پرجمی، ۱۳۸۲، ۱۰۴؛ اکرامی، ۱۳۸۵، ۱۳۵.

۴- پرجمی، ۱۳۸۲، ۶۹.

۵- احمدی.

۶- درباره این زبانزد جز کتاب ارزشمند «کوچه» جایی ندیده و نشنیده‌ام و ریشه ضرب‌المثل معلوم نیست. احتمالاً مراد سرتیپ رضاقلیخان امیر خسروی است. وی از افسران قزاق خانه، قبل کودتای ۱۲۹۹، رییس بانک پهلوی، بانکدار و خزانه‌دار خصوصی رضاشاه، و نماینده انحصاری واردات اتومبیل‌های پیرس-آرو بوده که دربار خریدار اصلی این ماشین بوده است. می‌گویند رضاشاه در ماه مه ۱۹۴۱ با چک و لگد او را عزل کرد و بعدها رییس بانک ملی ایران شد. ویلیام هورنبروک، وزیرمختار آمریکا، درباره ترفیع او به درجه سرتیپی می‌نویسد: «کلنل امیر خسروی، مدیرعامل بانک ملی ایران و کسی که روزی رؤیای یک امپراتوری انحصاری اتومبیل تحت مدیریت خودش را در سر می‌پروراند، در طول جشن‌های نوروز از طرف شاه به درجه سرتیپی ترفیع یافت. آخرین شغل وی، وزیر دارای کابینه دکتر متین دفتری بود که در آبان ماه ۱۳۱۸ بر اثر یک اشتباه اقتصادی از کابینه خارج شد تا اینکه در سال ۱۳۳۷ در ۶۵ سالگی درگذشت (عاقلی، ۱۳۸۰، ۱۹۵، ۱۹۶، و نیز مراجعه شود به بازیگران عصر طلایی، به قلم ا. خواجه‌نوری، ج اول، جزوه ۲۰ و ۲۱، ۱۳۲۲، بنگاه مطبوعاتی پروین).

۷- شاملو آلف - ۱۳۶۱.

۸- جمال‌زاده، احمدی، نجفی، ثروت، شاملو.

۹- گرمارودی، ۱۳۸۴، ۱۱۰.

می‌گویند: «فلانی بگیره» یا «دست بگیر داره»، همچنین درباره راشی زبازد «دست به کیسه شدن» و نیز برای رساندن منظور رشوه‌خواری، عبارت «تالان تالان» کاربرد دارد. در افغانستان «حق و تاریخ»، «شکم» و «چرم و چگل» نیز کنایه از رشوه و پاره است و رشوه‌گیر را «پیسَه خور» گویند «شکم پر کردن»، «شکم چرب کردن» و «شکم خوردن (گرفتن)» کنایه از رشوت خوردن و «شکم خواستن» طلب رشوه کردن و «شکم دادن» و «پیسَه تیر کَدن» کنایه از رشوت دادن است.^۱

در اصفهان به رشوه «اخوه = okhova» و «لاخل = lâkhol» (آذری، ۱۳۸۷، ذیل واژه) یا لاخلی (lâkhli) و نیز لوخولوکونه (loklokune)^۲ و در کردی «برتیل = bartil» و «لاج = lâj»، و در یزد «دمجا = damja» گویند^۳، همچنین در شهر اهر (آذربایجان شرقی) آوردن عبارت «ارسباران» در پایان جمله هر یک از دو طرف، همین منظور را می‌رساند.^۴

یکی از معنای «شیتیل» و «شیتیلَه»، باج و رشوه است^۵ در جویبار، کاربرد لفظ «تشلک» به جای رشوه کاربرد بسیار دارد، چنانکه در ساری به آن «تیشیل» می‌گویند.^۶ در مازندران زبازدهای «پالان کسی را از کاه پر کردن» پالون سازی هداهن (alone sazi hedahen) و نیز «بشقاب چرب کردن» به همین معنی به کار می‌رود.^۷

در شهرهای شمالی کشورمان مانند استرآباد سابق، بهشهر، ساری، قائم‌شهر، بابل، آمل، عباس‌آباد، قصران و نیز به گیلکی به رشوه، «تیکه» یا «تگه» می‌گویند، چنانکه در شهرهای مختلف این خطه زیبا از کشورمان، «چلب‌هاکردن» چرب کردن با کمی اختلاف در تلفظ، کنایه از رشوه دادن است و نیز واژه «باج» هم به معنی اجاره بهای مرتع است و هم به معنای رشوه^۸، همچنین در گیلان، رشوه را «جک و جیره» و رشوه‌خور را «تیسیه = ti, siya» گویند.

افغانی‌ها برای این منظور گویند «نافش را چرب کردند»؛ اصطلاح «ناف کسی را چرب کردن» به‌طور کلی کنایه از دل کسی را به دست آوردن و راضی کردن اوست^۹،

۱- میرصادقی، ۱۳۷۰، ۲۴.

۲- ص ۲۸۴.

۳- نجفی، ۱۳۸۷، ۵۲.

۴- پرچمی، ۱۳۸۲، ۱۷۸.

۵- دنگ همان دانگ = سهم است.

۶- شهری، ۱، ۱۳۷۰، ۴۴۷.

۷- ثروت، ۱۳۷۷، ۴۵۵.

۸- امینی، بی‌تا، ۳۳۴.

۹- پرچمی، ۱۳۸۲، ۲۴۰.



چنانکه عبدالله مستوفی در خاطرات خود گوید: «می دانستند که چرب کردن ناف این پهلوان کار آسانی نیست ...»^۱، البته در قدیم «به ناف کسی چیزی بستن» کنایه از رشوه دادن بود^۲ چنانکه در مترادفات از قول باقر کاشی می خوانیم: مدعی گر رگ گردن به جدل گنده کند/ نم تسلیم به نافش نه و خاموشش کن.^۳

«دوسره بار کردن» نظیر «هم از توبره خوردن و هم از آخور»^۴ یکی از موارد کاربرد آن در مورد قاضی فاسد یا حاکمی است که از دو طرف دعوی رشوه گیرد^۵ یعنی در کنار درآمد مشروعش، درآمد نامشروعی هم کسب و سود کند و مانند آن «دو ضربه می زند»^۶ و «خرش را دوسره کرایه می دهد» و نیز «دودستماله رقصیدن»^۷، و نیز «خیابان دو طرفه بودن»^۸.

یکی از روایت های مشهور در ادبیات توده که اشاره به رشوه گرفتن قاضی از دو طرف پرونده دارد و در شهرهای مختلف با اندکی دگرگونی، سینه به سینه نقل شده، امثال زیر است؛ در متن روایت این مثل ها، ابتدا یکی از خصمان، برای اینکه قاضی به نفع وی رأی دهد، در تعارفی مانند نم یا پیه سوز یا تیشه یا تبر یا خیک و یا پوستی انباشته از کره نزد قاضی می برد به این امید که قاضی به سود او حکم دهد، اما وقتی می بیند جریان یا نتیجه دعوی به سود او پیش نمی رود و رسیدگی دارد به نفع طرف رقیم می خورد، با ایماء و اشاره مانند اینکه «جناب قاضی! تبر را بزن به ریشه» یا «حرف بزن از تیشه» یا «فلان چیز چه شد؟» یا «روی شلوارتان لکه کره نیست؟» و ... می خواهد به قاضی قرار پنهانی خود را یادآوری کند اما قاضی با آوردن مثل های زیر، به او می فهماند که در این اثنا طرف او تحفه ای گران تر مانند گاو یا گوساله یا نم یا قاطر برای او آورده است: رامسری «گاو روی دسته تبر پا گذاشت»^۹ یا کردی و کلهری «گاو رید به دم تبر» یا آذری «گوساله ریده به دسته تبر»^{۱۰} یا بختیاری «نمد جلوی تیشه را گرفته» یا ساری «گاو آمد کرد زیروزبر»^{۱۱}. زرقانی «قاطر آمد پیه سوز را شکست»

۱- امینی، بی تا، ۳۳۴.

۲- شهری، ۱، ۱۳۷۰، ۲۰۵.

۳- پرچمی، ۱۲۲، ۱۳۸۲؛ جمال زاده، ۱۳۴۱، ۳۲.

۴- امینی، بی تا، ۱۳۴.

۵- جمال زاده؛ دهخدا، لغت نامه؛ ثروت، ۱۳۷۷، ۸۱۷.

۶- ذوالفقاری، ۲، ذیل عبارت.

۷- عظیمی، ۱۳۸۲، ۷۲۷.

۸- ص ۱۰۴.

۹- ج ۲/ص ۲۶۱.

۱۰- انوری، ۱، ۱۳۸۳، ۱۵۵۶.

۱۱- پرتوی، ۱۳۶۵، ۱۲۱۵.

ملایر، سمنان، آباد و اصفهان «قاطر لگد زده»^۱.
 «آلاف الوف» به معنای سرمایه و ثروت و کامیابی است^۲ و در محاوره به کسی که به مال مفت یا پول بی‌زحمت می‌رسد، گویند^۳ راقم یک کاربرد آن را درباره کارمندان و مأموران دولتی رشوه‌گیر شنیده است.

همچنین «کارچاق‌کن»، «در میان عوام کنایه از دلال و واسطه است که به دلیل نفوذ و وابستگی به اشخاص و ادارات و با گرفتن شیرینی و رشوه کارهای مردم را راه می‌اندازد»^۴ و میان راشی و مرتشی واسطه قرار می‌گیرد و معادل آن «کار راه‌انداز»^۵ و «دلال» است، همچنین «رگلاتور» و «تعزیه‌گردان»^۶.

آل احمد در «مدیر مدرسه» گوید: «... این بود که راه افتادم رفتم و از اهلیش پرسیدم. از یک کارچاق‌کن. دستم را توی دست کارگزینی گذاشت ...»^۷
 در خاطرات و خطرات مخبر السلطنه^۸ می‌خوانیم: «سعدالدوله و احتشام السلطنه کارچاق‌کن‌هایی داشتند»

کرمانی‌ها زبازد «بارشه بسته» را برای کسی به کار برند که با گرفتن رشوه وضع مادی‌اش شایان شده است^۹.^{۱۰} و مترداف آن «پشت خود را بستن» است^{۱۱} و نیز «بار خود(ش) را بار کردن»^{۱۲}.

«تَلکَه» که مترداف «سرکیسه کردن»، «تسی»، «باج» است به مال یا پولی گفته می‌شود که به شیوه اخاذی یا با حیل و تملق از شخصی گرفته می‌شود^{۱۳} و معادل آن‌ها

۱- برخی کاربرد اصطلاح مزبور را علی‌الاطلاق شامل ثروت‌هایی دانسته که از راه نامشروع به دست می‌آید. صادق هدایت در ولنگاری (ص ۳): «صاحب‌خانه سه‌طبقه و اتومبیل و اضافه‌حقوق و اهمیت اجتماعی و آل‌وآجیل شد.» (نجفی، ۱۳۸۷، ۳۷) این در حالی است که آل‌وآجیل در میان مردم به تنقلات هم تعبیر می‌شود (جمال‌زاده، ۱۳۴۱، ۴).

۲- جمال‌زاده، پرچمی، ثروت، احمدی، عظیمی، ۱۳۸۲، ۲۱۲.

۳- آذری، ۱۳۸۷، ذیل واژه.

۴- پرچمی، ۱۳۸۲، ۱۳۵.

۵- افغانی نویس، ۱۳۶۹، ۳۹۲ و ۳۸۰ تا ۳۸۲ و ۲۰۴.

۶- کل، ۱۵۶.

۷- آذری، ۱۳۸۷، ذیل واژه.

۸- در عهد رضاشاه پهلوی ارسباران، جایگزین قره داغ یا قراچه داغ شد که نام ولایت یا شهرستانی بود که کرسی آن اهر بوده و چون در ساحل رود ارس واقع شده از قدیم به ارسبار یا در گویش محلی آرازبار معروف بوده است مانند رودبار و دریاوار. از این رو اهر را سابقاً و امروز هم اهر ارسباران می‌گویند آرازباری، نام یکی از الحان و تصانیف موسیقی عاشقی هم هست. (محقق، نقل شفاهی).

۹- محقق، نقل شفاهی.

۱۰- پرچمی، ۱۳۸۲، ۲۷۳.

۱۱- این اصطلاح در محفل قمار نیز بسیار مورد استفاده می‌باشد. اصولاً شتل یا شیتیل یا شتلی (دست‌خوش، کانیات، کاسه کوزه) پولی است که برنده قمار به اداره‌کننده قمار می‌دهد (جمال‌زاده، نجفی).

۱۲- حسین‌زاده، نقل شفاهی.

۱۳- حسین‌زاده، نقل شفاهی.



«تیغیدن» و «تیغ زدن» هم هست^۱ و مرتشی را «تَلکه‌گیر» گویند و به رشوه اندکی که به‌زور از کسی گرفته شود، «تَلکه کردن» گفته می‌شود. آل احمد در سه‌تار^۲ «... خیال کردم پاپوش می‌دوزند که تلکه‌ام کنند.»

دخل نامشروع پلیس و امثال او از کسبه و دوره‌گردان و مانند آن‌ها را «تلکه‌بندی» گویند^۳، همچنین رشوه زوری را «تَلکه و تَسْمه» یا «باج‌سییل» نیز گویند^۴، جعفر شهری در شکر تلخ^۵: «... یک دسته گناهشان این بوده که تَلکه تَسْمه مأمورها را نداده‌اند یا کم داده‌اند^۶، همچنین «جیب‌کنی» و «کلاشی» و «اخاذی» هم می‌تواند مترادف آن باشد: در تهران قدیم^۷: دروازه‌بانان ... به بهانه تفتیش و بازرسی اشیای مسافران، هر زمان اشیایی را مانند پارچه و تریاک و بنگ قاچاق می‌شمردند و به دستاویزی آن به اخاذی و جیب‌کنی می‌پرداختند.^۸ و نیز «گوش‌بری» و «درمالی»^۹ هم به همین معنی است.

«پل‌خربگیری که می‌گن همین جاست»^{۱۰} یا «سر پل‌خربگیری» نیز زبانزدی است که با موضوع بحث بی‌ارتباط نیست. در قدیم هرازچندگاه دولت به بهانه‌ای که نظرش سودجویی خود و رساندن نان به مأمورینش بود، حکم «مال‌بگیری» می‌داد و بهترین جای برآورد منظور، جلوی دروازه‌های شهر بود؛ طبیعی است در این گونه مواقع مأمورین از هیچ مرکب و مرکوب نمی‌گذشتند و دست‌هایشان در کیسه و جیب و باروبنه مردم می‌رفت. اکنون این مثل در موضعی به کار می‌رود که مراجعه‌کننده در ادارات، گیر پرونده و کار خود است و راه فراری جز دادن مال ندارند^{۱۱} و نیز محل‌گیر افتادن^{۱۲} و وقت حساب و کتاب و محل جواب دادن^{۱۳} را گویند.

در بین میان‌سالان و پیرمردان عوام (لااقل در شهر ما مشهد) به کسی که اهل زد و بند، پارتی‌بازی و رشوه دادن است و به‌طور کلی کارهای اداری و امور قضایی را با تمسک

۱- نصری اشرفی، ۱۳۸۱، ذیل واژه.

۲- خدایاری، ۱۳۹۰، ۱۴۳.

۳- آذری، ۱۳۸۷، ذیل واژه.

۴- ذوالفقاری، ۲.

۵- انوری، ۲؛ نجفی، ۱۳۹۱، ۱۳۸۷.

۶- شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۱۵۰.

۷- انوری، ۱، ۱۳۸۳، ۱۵۶۴.

۸- میرزائیا، ۱۳۸۲، ۹۵۶.

۹- محمد پادشاه، ۱۳۴۶، ۲۰۵.

۱۰- نجفی، شهری، ۱، احمدی، صدری افشار، خدایار، خضرائی.

۱۱- خضرائی، ۱۳۸۲، ۱۳۴.

۱۲- جمشیدی پور، شهری، ۱، فراهانی، پرچی، نجفی.

۱۳- رجب‌زاده، ۱۳۷۶، ۲۵۶.

به روابط (و نه طرق متعارف و ضوابط قانونی) انجام می‌دهد، «اهل بخیه» می‌گویند و معادل آن «اهل نم» است.^۱

چنانکه می‌گویند: فلانی اهل بخیه است یعنی حق و حساب بگیر و رشوه‌خوار است^۲، همچنین «تو خط ویژه بودن»، «تیغ کسی برش داشتن» و «خر کسی رفتن» زبانزدهایی است که دلالت بر بسیار ذی‌نفوذ بودن و پارتی داشتن فراوان معرف دارد. وقتی کسی می‌خواهد به مأمور دولت بفهماند که محبت او را با دادن رشوه جبران خواهد کرد، می‌گوید: «از خجالت شما درمی‌آیم». در تداول تهرانی‌ها عبارت «غمتمو می‌خورم» یا «غم ما را بخور» برای پیشنهاد دادن یا درخواست رشوه به کار می‌رود.^۳ «کار یه شیء صننار نیس»^۴ حرف این مختصرها نیست^۵، یک کاربرد این مثل زمانی است که مبلغ موردنظر راشی و پیشنهاد شده او برای انجام کارش کم و ناچیز است و درخواست افزایش آن هست یا گاهی برای اینکه به طرف بفهماند که درخواست و کار او برایش هزینه فراوان دارد، گفته می‌شود: «این قضیه واست کلی آب میخوره»^۶. «بلند شدن بوی اسکناس» نیز کنایه از رشوه است، چنانکه آل‌احمد در «مدیر مدرسه» گوید: «... از همه این‌ها گذشته کارگزینی کل موافقت کرده بود! درست است که پس از بلند شدن بوی اسکناس، آنجا هم دو سه عیب شرعی و عرفی گرفته بودند...»^۷.

۱- هر چند در خصوص معنای این مثل، نظرها متشتت است چنانکه در فرهنگ زبانزدهای فارسی آمده است که «دو دسماله می‌رقصه» یعنی سخت خوش‌رقصی می‌کند (صدری افشار، ۱۳۸۸، ۲۷۱). یا منافقی که با خصمان، هردو، اظهار دوستی می‌کند (دهخدا، ۱۳۵۷، ج ۲، ۸۳۳) یا بین دو نفر نفاق افکنند (پرچمی، ۱۳۸۲، ۲۱۹).

۲- جمشیدی پور، فراهانی.

۳- اکرامی، ۱۰۸۵، ۱۶۷.

۴- ذوالفقاری ۲.

۵- همان.

۶- همان، یوسفی.

۷- دربیگی، ۱۳۷۷، ۲۶.



فهرست منابع

الف - آثار و کتاب‌ها

- ۱- آذرلی، غلامرضا، فرهنگ واژگان گویش‌های ایران، تهران، نشر هزار کرمان، ۱۳۸۷.
- ۲- آل احمد، جلال، خسی در میقات، تهران، فردوس، ۱۳۷۳.
- ۳- احمدی، مرتضی، فرهنگ برو بچه‌های ترون، تهران، انتشارات هیلا، ۱۳۸۶.
- ۴- افغانی نویس، عبدالله، لغات عامیانه فارسی افغانستان، افغانستان، موسسه بلخ، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- ۵- اکرامی، محمود، مردم شناسی اصطلاحات خودمانی، مشهد، نشر ایوار، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
- ۶- امینی، امیر قلی، فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان پارسی، تهران، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، بی تا.
- ۷- انوری ۱، حسن، فرهنگ کنایات سخن، ج ۱ و ۲، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۸- انوری ۲، حسن، فرهنگ امثال سخن، ج ۱، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- ۹- پرتوی آملی، مهدی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ج ۲، تهران، کتابخانه سنایی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۵.
- ۱۰- پرچمی، حبیب‌الله، پس کوچه‌های فرهنگ، تهران، انتشارات فرهنگ ماهرخ، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۱۱- پزشکزاد، ایرج، ادب مرد به ز دولت اوست، تهران، انتشارات صفی علیشاه، چاپ سوم، ۱۳۵۴.
- ۱۲- پورداود، ابراهیم، هرمزدنامه، تهران، انجمن ایران شناسی، دی ماه ۱۳۳۱.
- ۱۳- ثروت، منصور؛ انژابی نژاد، رضا، فرهنگ لغات عامیانه و معاصر، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول (ویرایش دوم)، ۱۳۷۷.
- ۱۴- جمال زاده، سید محمدعلی، فرهنگ لغات عامیانه، تهران، انتشارات فرهنگ زمین، ۱۳۴۱.
- ۱۵- جمشیدی پور، یوسف، فرهنگ امثال فارسی، تهران، کتاب فروشی فروغی، ۱۳۴۷.



- ۱۶- حبله رودی، محمدعلی، جامع التمثیل، تصحیح دکتر حسن ذوالفقاری، تهران، انتشارات معین ۱۳۹۰.
- ۱۷- حییم، سلیمان، امثال فارسی و انگلیسی، تهران، کتابفروشی یهودا بروخیم، ۱۳۳۴.
- ۱۸- خدایار، امیر مسعود، اندرزها و مثال‌های مصطلح در زبان فارسی، تهران، انتشارات خورشید، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۱۹- خدایاری، محمدحسین، راهنمای زبان و لغات گیلکی، بی‌جا، بهار ۱۳۹۰.
- ۲۰- خضایی، امین (واله)، فرهنگنامه امثال و حکم ایرانی، شیراز، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول ۱۳۸۲.
- ۲۱- دربیگی نامقی، محمدرضا، عامیانه‌های جلال آل احمد، سمنان، انتشارات جهاد دانشگاهی استان سمنان، ۱۳۷۷.
- ۲۲- دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ج ۱، مترجمان احمد آرام، علی پاشایی و امیرحسین آریان پور، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
- ۲۳- دهخدا، علی‌اکبر، امثال و حکم، ۴ جلد، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۵۷.
- ۲۴- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهگان بهمن، فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۲.
- ۲۵- ذوالفقاری ۱، حسن، باورهای عامیانه مردم ایران، با همکاری علی‌اکبر شیری، تهران، نشر چشمه، پاییز ۱۳۹۴.
- ۲۶- ذوالفقاری ۲، حسن، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، جلد دوم، انتشارات معین، ۱۳۸۸.
- ۲۷- ذوالفقاری ۳، حسن، داستان‌های امثال، تهران، انتشارات مازیار، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- ۲۸- رجایی، احمدعلی، لهجه بخارایی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۲.
- ۲۹- رجب‌زاده، هاشم، برخی از مثل‌ها و تعبیرات فارسی (ادبی و عامیانه)، مشهد، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- ۳۰- سعدی، متن کامل دیوان، به کوشش استاد دکتر مظاهر مصفا، تهران، انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۳۱- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه، تصحیح و تحشیه استاد مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.



- ۳۲- سهیلی، مهدی، ضرب‌المثل‌های معروف ایران، تهران، انتشارات شرق، چاپ یازدهم، ۱۳۷۱.
- ۳۳- شاملو، احمد، کتاب کوچه (جامع لغات، اصطلاحات، تعبیرات، ضرب‌المثل‌های فارسی)، ج ۱ و ۲ و ۸، با همکاری آیدا سرکیسیان، تهران، انتشارات مازیار، چاپ دوم ۱۳۷۸.
- ۳۴- شکورزاده، ابراهیم، ده هزار مثل فارسی، مشهد، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۳۵- شکیبی گیلانی، جامی؛ حق‌شناس لاری، علی‌محمد؛ معزی قاجار، پدram، پند و داستان یاب، تهران، چاپ اول ۱۳۶۶.
- ۳۶- شهری ۱ (شعرباف)، جعفر، قند و نمک - ضرب‌المثل‌های تهرانی، تهران، انتشارات اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۳۷- شهری ۲ (شعرباف)، جعفر، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، جلد ۵، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹.
- ۳۸- صدری افشار، غلامحسین، فرهنگ زبانزدهای فارسی، تهران، انتشارات مازیار، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- ۳۹- عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد یک، تهران، نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۸۰.
- ۴۰- عظیمی، صادق، فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح، تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۴۱- علمداری، مهدی، فرهنگ عامیانه دماوند، تهران، انتشارات فیض کاشانی، تابستان ۱۳۷۹.
- ۴۲- فراهانی، علی‌اکبر بن علی، نامه داستان، یا امثال و حکم (نام کامل نویسنده: علی‌اکبر بن ابی‌القاسم بن عیسی بن حسن الحسینی)، تصحیح و تحشیه و تحقیق رحیم چاوش اکبری یسنای تبریزی، تهران، انتشارات مستوفی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۴۳- فره‌وشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- ۴۴- فقهی، عبدالحسین؛ رضایی، ابوالفضل، فرهنگ جامع مثل‌ها و حکمت‌ها، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
- ۴۵- قتالی، سید عبدالجلیل، مجموعه ضرب‌المثل‌های مشهور بندر خمیر (هرمزگان)، شیراز، انتشارات ایلاف، چاپ اول، ۱۳۸۶.

- ۴۶- گرمارودی، سید علی موسوی، زندگی و شعر فراهانی، جلد ۲، تهران، موسسه انتشارات قدیانی، چاپ اول ۱۳۸۴.
- ۴۷- گلچین معانی، احمد، فرهنگ اشعار صائب، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۵.
- ۴۸- مجاهد، احمد، جوحی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۳.
- ۴۹- محمد پادشاه، متخلص به «شاد»، فرهنگ مترادفات و اصطلاحات، بیژن ترقی، تهران، کتابفروشی خیام، چاپ دوم، ۱۳۴۶.
- ۵۰- معطوفی، اسدالله، ضرب‌المثل‌ها و کنایات و باورهای گرگان (مازندران)، گرگان، انتشارات ایمان، اول، ۱۳۷۶.
- ۵۱- میبیدی، قاضی حسین بن معین‌الدین، منشآت میبیدی، به تصحیح دکتر نصرت‌الله فروهر، تهران، نشر نقطه و دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۵۲- میرزائیا، منصور، فرهنگنامه کنایات، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- ۵۳- میرصادقی، جمال، آتش از آتش، تهران، کتاب مهناز، ۱۳۷۰.
- ۵۴- نجفی، شیخ محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع اسلام، جلد ۴۰، تحقیق و تعلیق و تصحیح محمدالقوچانی، بیروت، دارالحیاء التراث العربی، بی‌تا.
- ۵۵- نجفی، ابوالحسن، فرهنگ فارسی عامیانه، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
- ۵۶- نصری اشرفی، جهانگیر، فرهنگ واژگان تبری (با همانندهای مازندرانی، استرآبادی، گیلی، قصرانی)، ج ۱ تا ۵، با همکاری کارگروه مؤلفان، تهران، شرکت انتشارات احیاء کتاب، چاپ نخست، زمستان ۱۳۸۱.
- ۵۷- وکیلان، احمد، تمثیل و مثل، جلد ۲، تهران، سروش، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- ۵۸- یآوری، حسین، فرهنگ‌عامه، جلد ۲، تهران، انتشارات آذر، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- ۵۹- یوسفی، محمدحسین، آئل سوزلری (ضرب‌المثل‌های ترکی آذربایجان)، تهران، اندیشه نو، ۱۳۷۷.

ب- اقوال و منابع شفاهی

- ۱- حسین زاده، خاتون زینب، متولد ساری، فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی و معاون فناوری یکی از دبیرستان‌های قائم‌شهر (نقل شفاهی).



۲- محقق، عبدالایمان، متولد اهر، دکترای حقوق جزا و سردفتر اسناد رسمی در تهران (نقل شفاهی)

ج- تارنماها و اینترنت

- ۱- آزمایش، سید علی، سخنرانی در کارگاه آموزشی انجمن ایرانی جرم‌شناسی شعبه کرمان، خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) - (isna.ir/news/19381/1083091)
- ۲- هاشمی، سید علیرضا، گفت و گو با خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) زیر عنوان: «آسیب‌شناسی پژوهش‌های فرهنگ مردم در ایران» به تاریخ یکشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۱ (کد خبر: ۱۳۵۴۸۰)